

دمکراسی و آزادیخواهی جنبش رفراندوم؛ بازتاب گفتمان و عمل

گفتگو با نیلوفر بیضائی

تلاش - خانم بیضائی اجازه دهید در ادامه گفتگوی خود بازگردیم به طرح "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم" و بپردازیم به بیانیه آن. ما در این بخش از گفتگو سعی می کنیم از دیدگاه شما ناروشنی ها یا برداشت های گوناگونی را که از این بیانیه می شوند، مورد بررسی قرار دهیم.

اولین نکته این که گفته می شود، "رفراندوم" در درجه نخست نه تنها یک راهکار یعنی روش پرسش از آراء مردم و اعلام یک تصمیم گیری از سوی آنان بلکه برای ما یک "گفتمان سیاسی نوین" است. عده ای با تکیه بر این امر معتقدند که این "گفتمان جدید سیاسی" ناظر بر پذیرش روش های مسالمت آمیز به عنوان اصل در مبارزه سیاسی است، که در برابر قهر و خشونت و انقلاب قرار دارد. بر مبنای این برداشت و تکیه آنها، نفی کلیت نظام یا به رفراندوم گذاشتن آن مغایر با اصل پذیرفته شده تحولات مسالمت آمیز قلمداد می شود.

لطفاً، شما به عنوان یکی از طرفداران برکناری کلیت حکومت اسلامی - یعنی مجموعه این نظام با کلیه دستگاه دینی، ایدئولوژیک، سیاسی و حقوقی - همچنین به عنوان یکی از حامیان نخستین طرح رفراندوم، که هنوز هم آن را دارای ظرفیت می دانید؛ در درجه نخست بفرمائید چگونه جمع این دو پدیده متناقض را توضیح می دهید، یعنی گذار از رژیم سرکوبگر و خشونت آفرین، که بر بستر احساس ناامنی و وحشت عمومی می زید، به یک نظام سیاسی دمکراتیک که به لحاظ همه ویژگی ها در نقطه مقابل آن قرار دارد، به ویژه آن که استقرار آن باید با کمترین درجه از ناآرامی همراه باشد تا تداوم آن بر بستر صلح و امنیت تضمین گردد؟

نیلوفر بیضائی - از آنجا که پرسش شما دو بخش دارد، اجازه بدهید که من هم پاسخ یا تلاش خودم را برای روشن کردن نقطه نظرهایم به دو قسمت تقسیم کنم و پیشاپیش از شما عذر خواهی کنم، چون پاسخ کمی طولانی می شود. استفاده از واژگان برای نامگذاری مقاصد و روشهایمان، بدلیل وجود تعاریف مختلف از نقطه نظرهای گوناگون، ایجاب می کند که برای مخاطب روشن کنیم منظورمان از آنها چیست. من در اینجا تلاش می کنم تا دو واژه را روشن تر توضیح بدهم. یکی DIALOG که به فارسی "گفتگو" نامیده می شود، دیگری DISKURS که به "گفتمان" ترجمه شده است. دیالوگ یا گفتگو میان دو نفر یا چند نفر انجام می شود و هدف آن روشن کردن نقطه نظرها و دیدگاههاست، بدون اینکه قانع کردن طرف مقابل هدف قرار داده شود. هر طرف نظر و نگاه خود را تشریح می کند و مبنای دیدگاه خود را بروشنی توضیح می دهد. در گفتگو طرف مقابل نیز از همان امکان برخوردار می شود و بدین ترتیب نقاط اختلاف و اشتراک دیدگاهها برای مخاطب روشن می شود. تاکید می کنم، دیالوگ زمانی انجام می شود که شرایطی برابر برای هر دو یا چند طرف برقرار باشد و اصولاً میان آنها "ارتباط" برقرار باشد. هدف دیالوگ، این است که بر پیشداوریهها غلبه شود و زوایای جدیدی برای ارزشگذاری دیدگاهها و درک نظرات طرفین گشوده شود، اما این بدان معنا نیست که الزاماً نتیجه گیری خاصی در جهت تفاهم یا اشتراک گرفته شود. دیالوگ قدمی است در راه روشنگری و دادن اطلاعات و تنها در صورتی قابل پذیرش است که در آن عدالت رعایت شود و از هر گونه تقلب و جوسازی، بی احترامی یا تمسخر برای مغلوب کردن طرف مقابل اجتناب شود.

بر خلاف واژه ی "گفتگو" که تعریف حدوداً واحدی از آن موجود است، رسیدن به تعریف واحد از "گفتمان" کار ساده ای نیست، چرا که هنوز و همچنان ابهامهایی در تعاریف موجود هست و ما باید تعیین کنیم که مقصودمان از آن کدام تعریف است. دو دیدگاه غالب در تعریف این واژه وجود دارد که یکی را هابرماس و دیگری را میشل فوکو نمایندگی می کند. برای هابرماس در

گفتمان سه عنصر زبان، عقلانیت و رابطه نقش اساسی بازی می کنند. بعبارت دیگر او گفتمان را گفنگوی عقلانی یا استدلالی تعریف می کند که در فضایی آزاد و بدون از هر گونه هیرارشی و اجبار اعتبار می یابد و هدف از برقراری آن رسیدن به یک "حقیقت" مورد توافق و قابل تعمیم در مرحله یا موردی خاص است (گفنگوی هدفدار). هابرماس میان دو نوع گفتمان تفاوت قائل است. یکی گفتمانی که در آن با استفاده از خرد، عقلانیت، منطق و استدلال، در عین حال با نقد پذیری، طرفین بتوانند بدون اینکه بخواهند یکدیگر را متقاعد به پذیرش نظر خود کنند، به یکسری مبانی عملی مشترک برسند. دیگری گفتمانی است که با هدف متقاعد کردن دیگری به پذیرش اصول خود انجام می شود که به باور هابرماس در این نوع گفتمان از خرد بعنوان ابزاری برای سیستماتیزه کردن هدف مورد نظر و به بهای منصرف کردن دیگری از نظرات خویش استفاده می شود. هابرماس عقلانیت را در گفتمان اولاً "خرد ارتباط جو" و دومی را "خرد ابزاری" می نامد و نتیجه ی بر آمده از اولی را گفتمانی پویا، سازنده و در هرمرحله نوین قابل بازبینی و نتیجه ی دومی را کلیشه سازی، غلبه، ایستایی و نگرش تک بعدی ارزیابی می کند. اما امروزه در بیشتر موارد مراد از بکار بردن "گفتمان" تعریف فوکویی آن است. برخلاف هابرماس، از نظر فوکو "گفتمان" مرحله ی شکل گیری تعریف تحول یافته ی خاص و غالب در هر دوره از "حقیقت" آن دوره یا عصر است. بر همین اساس فوکو گفتمان را در ارتباط با قدرت تعریف می کند و روح غالب هر دوره را در تعریف مناسبات و دگرگونی سیستم فکری آن دوران معنی می کند. از نظر فوکو قواعد گفتمان غالب در هر حوزه (علمی، اجتماعی...) تعیین کننده "بایدها" و "نبایدها"ی همعصران و سخنگویان آن حوزه در هر دوره است.

وقتی صحبت از فراندوم بعنوان "گفتمان سیاسی نوین" می کنیم ، می بایست روشن کنیم که "گفتمان سیاسی پیشین" چه بوده است. پاسخ روشن است: "گفتمان اصلاحات". اشکال این گفتمان در دو نکته ی بسیار اساسی بود، اول اینکه در چارچوب حکومتی توتالیتر یعنی تمامیت گرا و در فضای نبود فرصتهای برابر و حذف کامل دگراندیشان و دوم درشرایطی که فضای گفتگو کاملاً مسدود بود، از یک خواست ملی (تغییر وضع موجود) یک معامله ی درون حکومتی بنفع ادامه ی وضع موجود بیرون آمد. در چنین شرایطی بود که پروژه ی گفتمان سازی حکومتی، مرحله ی جدیدی را بنام خود به ثبت رساند. تعریف "اصلاحات"، تعریفی حکومتی بود که مبنای گفتمان سازی نیروهایی از اپوزیسیون خارج از کشور نیز قرار گرفت (بررسی دلایلش در چارچوب این بحث نمی گنجد). در چنین فضایی، اقتدارگرایی "محافظه کاری" تعریف شد و محافظه کاری "اصلاح طلبی"، اما به هسته ی اصلی قدرت هیچ صدمه ای نرسید و آن قدرتی که مشروعیت خود را از آسمان می گیرد، استوارتر از پیش به حیات خود ادامه داد و نشان داد که آنجا که مصلحت نظام در کار باشد و در حدی که خودش تعیین می کند، فضایی را باز می کند و هر گاه مصلحت طور دیگری حکم کرد، قادر است حکم دیگری بدهد. هانا آرنست، مهمترین تحلیل گر توتالیتریسیم یا رژیمهای تمامیت خواه بدرستی می گوید که این گونه رژیمها یا بتامای و در همه ی عرصه های زندگی حکومت می کنند و یا حکومت نمی کنند، یعنی از هم می پاشند. راز ماندگاریشان در همین تمامیت خواهیشان است.

برای رفع هر گونه سوء تفاهمی لازم می بینم توضیح بدهم که هیچ انسان آزادیخواه و دمکراتی با اصلاحات مخالف نیست و با گشایش فضا و پیشرفت بسوی دمکراسی نه تنها سر عناد ندارد، بلکه از آن استقبال هم می کند. منتها در نظام توتالیتر آنها از نوع دینی اش که استفاده ابزاری از باورهای دینی در جهت مسخ مردم و تحکیم قدرت سیاسی را در دستور کار قرار می دهد، هر واژه و خواسته ای (از جمله اصلاحات، دمکراسی و حقوق بشر) را در جهت تحکیم تسلط خویش بر مردمان تعریف و تحریف می کند و ما موظفیم تا با حفظ فاصله از روابط پیچیده و مافیایی درون قدرت، این تناقضها و پیچیدگیها را روشن کنیم و از افتادن در دام عوامفریبی پرهیز کنیم و نه اینکه با ساده کردن این پیچیدگیها و سهل انگاری، خود شریک این توهم سازیها شویم.

ما خواهان تغییرات مسالمت آمیز هستیم، اما این بهیچ وجه بدان معنا نیست که از حق طبیعی و انسانی خود که در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز مندرج است، چشم پوشی کنیم (ماده بیست و

هشتم: هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی حقوق و آزادیهایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تامین کرده و آنها را به مورد عمل گذارد). متأسفانه بخشی از آنچه تحت عنوان مبارزه مسالمت آمیز تعریف شده است، تعاریف حکومتی است. هیچ انسان آزادیخواهی، تکرار می کنم هیچ انسان آزادیخواهی نمی تواند تحت عنوان مسالمت جویی به توجیه یا پذیرش خشونت که از سوی حکومت‌های توتالیتر و مستبد بر مردم، مبارزین، مخالفین و دگراندیشان اعمال شده است، دست بزند.

حرمت انسانی ما آنجا مورد احترام دیگران نیز خواهد بود که نشان بدهیم حاضر به پذیرش توهین، تحقیر، خشونت، تحمیل ایدئولوژیک نیستیم. هر نوع "مسالمت جویی" که تعریف آن ناقض این حقوق طبیعی و انسانی (مقاومت، مبارزه، اعتراض) ما باشد، ناقض حقوق بشر و تقویت کننده ی دستگاه سرکوب است.

برخی که بر این توهم صحه می گذارند که در ایران بدون اینکه خون از دماغ کسی بریزد می توان به دمکراسی رسید، یا سخت در اشتباهند و یا به قصد ما را به باور به ناممکنها تشویق می کنند تا وضع موجود حفظ شود. حتی مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ بعنوان دو نماینده ی مبارزه ی غیر خشونت آمیز، بهای این مبارزه را با جان خود پرداختند.

پایان گفتمان اصلاحات نه تنها از زمان شکست اصلاح طلبان حکومتی، بلکه با به بن بست رسیدن تعریف خالی از مضمون آنها از "اصلاحات" آغاز شد. تئوری سازان و پیروان این تئوری، تعریف حکومتی اصلاحات را هم در حرف و هم در عمل پذیرفته بودند. امروز اصلاح طلبان حکومتی بدنبال گفتمان سازی جدیدی هستند تا حرکت‌های احتمالی آینده را باز در چارچوب حکومتی محصور کنند. گفتمان نوین همانا گفتمان تغییر نظام سیاسی در ایران است. ما در آینده دو صف بندی جدی خواهیم داشت میان نیرویی که خواهان حفظ نظام موجود است و نیرویی که خواهان تغییر نظام سیاسی است. جدی ترین ابزار مقابله با حکومت غیر دمکراتیک و توتالیتر دینی، توافق گسترده ترین نیروهایی است که دمکراسی، جدایی دین از دولت و حقوق بشر را در صدر خواسته های خود قرار می دهند. این تنها راهی است که می توان با پیگیری آن از در غلطیدن ایران به یک نظام دیکتاتوری دیگر در هر قالبی و به هر صورت جلوگیری کرد و پلورالیسم سیاسی را در ایران آینده تضمین کرد.

طرح فراخوان رفراندوم تشکیل مجلس موسسان و تدوین قانون اساسی نوین نشان داد که نیروی وسیعی در داخل و خارج از توهم گفتمان سازی شده ی حکومتی فاصله گرفته و خواهان تغییرات ساختاری و تغییر نظام سیاسی بر مبنای خواستی کاملاً دمکراتیک است: ما تنها حکومتی را برسمیت می شناسیم که قوای آن ناشی از اراده ی ملت بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، آنهم در شرایطی آزاد و با در نظر گرفتن حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای تمامی آحاد ملت، بدون از هر گونه تبعیض، تقلب و فضا سازی مجازی هستیم و عهد می کنیم تا به این اصول پایبند بمانیم.

تلاش - اما بخش دیگری از حامیان طرح رفراندوم، بند پایانی بیانیه را روح مسلط بر آن دانسته و معتقدند؛ اولاً با طرح رفراندوم میثاق جهانی حقوق بشر و نتایج برخاسته از آن به موضوع مسلط دلمشغولی و اندیشه ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی بدل شده است. در ثانی خواست تدوین یک قانون اساسی جدید ملتزم به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای پیوست، آن هم توسط مجلس موسسان برگزیده با رای آزاد مردم، در خود حامل خواست جدائی دین و دولت و نفی هرگونه اراده و حاکمیتی بیرون از آراء مردم ایران و به منزله نفی و خواست برکناری حکومت اسلامی در تمامیت آن است!

اما از آنجائی که قابل تصور است که این رژیم اسلامی تن به چنین رفراندومی، که نفی خود نتیجه از پیش تعیین شده آن باشد، نخواهد داد، آیا چنین تصویری طرح رفراندوم را از مقام جدی بودن فرود نمی آورد؟ آیا طرح رفراندوم به این ترتیب بر بغرنجی های بیشمار مبارزات ما

نیافزوده است؟ از نظر شما آیا طرح رفراندوم موجب سستی در مبارزه با جمهوری اسلامی است، یا پشتوانه آن؟

نیلوفر بیضائی - همانطور که از پاسخ سوال پیشین نیز بر می آید، دقیقاً با این نظر دوم موافقم. کسانی که رفراندوم را وسیله ای برای محدود کردن قدرت ولایت فقیه در این نظام می دانند، قاعدتاً می بایست ظرفیتهای دمکراتیکی را در این نظام و قانون اساسی اش تشخیص داده باشند که برای ما روشن نیست. برخی از آنها استدلال می کنند که چون "مجلس"، "انتخابات" و "نهاد ریاست جمهوری" که همگی نهادهای مدرن هستند در ساختار فعلی وجود دارند، اصلاحات از مسیر تقویت این نهادها می گذرد و "جمهوری" هم که داریم، پس رسیدن به دمکراسی در نظام فعلی ممکن است! بعد می گویند ما باید برای "انتخابات آزاد" مبارزه کنیم! آنها بر این باورند که "اصلاح طلبان" تفسیر دمکراتیک از قانون اساسی ارائه می دهند، پس مبارزه ی ما باید در حمایت از آنها خلاصه شود، اما توضیح نمی دهند که این چگونه قانون اساسی است که هم تفسیر اقتدارگرایانه از آن ممکن است هم تفسیر دمکراتیک! اصولاً چگونه می توان در آن قانون اساسی که علاوه بر اصل تغییر ناپذیر ولایت فقیه اش در بند بند آن هر کجا از آزادیهایی صحبت شده، آن را محدود به معتقدین نظام اسلامی دانسته اند، نسبتی با دمکراسی دید، برای ما روشن است. همین قانون اساسی مبنای قوانین غیر انسانی و حرمت شکن مدنی شده است.

ما تا پیش از انقلاب اسلامی دو نمونه از نظامهای توتالیتر(که خود پدیده های عصر مدرن هستند) در جهان داشتیم. یکی نظام کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق بود و دیگری نظام ناسیونال - سوسیالیستی نازیها برهبری هیتلر در آلمان. با وقوع پیوستن انقلاب ۵۷ و بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی برهبری خمینی در ایران ما سومین نمونه ی توتالیتریسم را که بنیان گذار بنیادگرایی اسلامی بود، در قرن بیست به عینه دیدیم. از این سه نظام که پدیده های عصر حاکمیت ایدئولوژی هستند، دو تا (ایران و شوروی) در نتیجه ی انقلاب بقدرت رسیدند و یکی در نتیجه ی بحران ناشی از شکست دولت وایمار در ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی. دولت وایمار یک دولت دمکراتیک بود، اما بقولی "دمکراسی بدون نیروی دمکرات" که با ناتوانیهایش زمینه ساز بقدرت رسیدن هیتلر شد. هر سه این نظامها به پشتوانه ی یک نیروی گسترده ی مردمی بقدرت رسیدند و هر سه رهبران کاریسماتیکی داشتند که قادر بود یک اعتماد بنفس (البته کاذب و مبتنی بر مبانی ضد دمکراتیک) در مردمی که از آنها حمایت می کردند بوجود بیاورد. هر سه این نظامها پرونده ای مبسوط بلحاظ تعدد جنایاتی که علیه بشریت مرتکب شده اند در کارنامه دارند. هر سه این نظامها در شکل جمهوری بودند و هستند، پارلمان داشتند و دارند و رئیس جمهور یا مقامی مشابه. حکومت توتالیتر کمونیستی به پشتوانه ی نیروی مردمی و حمایت جهان غرب از هم پاشید، اما در اصلی ترین مرکزش یعنی شوروی سابق و روسیه فعلی هنوز پس از ۸۹ سال نمی توان از برقراری دمکراسی سخن گفت، بلکه همچنان مافیا در عرصه ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حضور غیر قابل انکاری دارد. در کشورهای بلوک شرق بدلیل اینکه کشورهای دمکراتیک اروپا در اطرافشان حضور داشتند و دستگاه استبداد و کنترل، نظارت و سرکوب نتوانست آنگونه که در روسیه ممکن بود، تمامی حکومت کند، انقلابهای مخملین شکل گرفت و سیر تحولات دمکراتیک سریعتر پیش می رود. در آلمان هیتلری، حکومت توسط نیروی خارجی سرنگون شد و پس از آن آلمان در عرض مدت کوتاهی به یکی از بارزترین نمونه های دمکراسی در جهان بدل شد. با اینهمه باید گفت که آن دو نظام توتالیتر دیگر به جان سختی این آخری نبودند، چرا که در ذات خود بر قدرت زمینی اتکا داشتند. این یکی منشاء قدرت، قانونگزاری و حکومت را آسمانی می داند و روانشناسی اجتماعی را بهتر از هر نیروی دیگر می شناسد.

بهمین دلیل مبارزه با آن تنها یک مبارزه مدنی و سیاسی نمی تواند باشد، بلکه مبارزه ی توامان سیاسی و فرهنگی می طلبد و مقاومتی که در اعماق جامعه مشاهده می کنیم، گواه از در جریان بودن چنین مبارزه ای است. مهمترین نماد آن، مقاومت، مبارزه ی تن به تن، فردی و

گروهی، فرهنگی و فکری زنان ایران است که یکی از مهمترین مولفه های جنبش دمکراسی خواهی است. زنان یکی از مهمترین گروههایی هستند که هیچ منافعی در بقای نظام حقوقی و حقیقی موجود در ایران ندارند.

ما بدلائل تاریخی و جغرافیایی، با هر گونه مداخله ی نظامی نیروی خارجی مخالفیم و آن را تقویت کننده ی اسلام گرایی در ایران می دانیم.

بدلایلی که در بالا ذکر کردم، موضوع جنبش دمکراسی خواهی در ایران، خواست جدایی دین از دولت و تغییر ساختار حقوقی و سیاسی است. نیرویی که می بایست در روشنگری، مبارزه و سازماندهی تحول، پیشقدم باشد، نیرویی است که قادر به پذیرش، توضیح اصول دمکراتیک باشد.

نکته ی دومی که مطرح کردید، هر چند قابل بحث است، اما با نتیجه گیری آن موافق نیستیم. اجازه بدهید سوال را با سوالی پاسخ بدهم: آیا اگر طرح فراندوم وجود نمی داشت، همگان در مبارزه با جمهوری اسلامی مصمم تر بودند؟ پاسخ مسلما منفی است. علت سستی ها را باید در جای دیگر جست و در عین حال متوجه بود که همین طرح فراندوم در آن شرایط تبدیل به یکی از دلایل اصلی گسترش جبهه ی تحریمیان شد. معین بدرستی گفت که مهمترین رقیب او در انتخابات تحریم کنندگان هستند. تحریم کنندگان همان نیروی در حال گسترشی هستند که پایان گفتمان اصلاحات تعریف شده توسط حکومت دینی را اعلام کردند. جا داشت نیروهای دمکراسی خواه به هوش باشند و بتوانند جایگاه خود را در جامعه تقویت کنند و تبدیل به نیرویی بشوند که گزینه های محدود نظام اسلامی را در همه ی عرصه ها به چالش بکشد. نسل جدید می بایست با جدیت بیشتری وارد عرصه سیاست شود و در حین تقویت خود آگاهی تاریخی، از هر طیف سیاسی که هست به تعریف جدیدی از هویت سیاسی خویش و رابطه اش با دیگران برسد. جابجایی نسلها در همه ی طیفهای سیاسی و شهادت فراتر رفتن از مرزهای عاطفی تابوهای فکری و اسطوره هایی که هر طیف سیاسی در بزنگاه های تاریخی برای خود ساخته است، لازمه ی شکل گیری این جنبش نوین است. نسلی که بتواند از انقیاد این اسطوره ها بدر آید و با احترام به جایگاه تاریخی آنها راه خود بجوید و از اشتباهات، خطاها، خیانتها و خدمت‌های آنها درس بگیرد. این بدین معنا نیست که این نسل حق اشتباه کردن ندارد، اما در عین حال باید بداند که شاید مهمترین رسالت تاریخی اش اجتناب از تکرار اشتباهات پیشینیان است. دور تسلسل و بازتولید استبداد باید متوقف شود. قائل بودن انحصار "حقیقت" تنها برای خود و همفکران خود باید به تاریخ بپیوندد.

اگر چنین نشود، باز زمینه برای آوردن یک خاتمی دیگر ایجاد می شود بدون اینکه به مرکز اصلی و تعیین کننده در حکومت آسیبی وارد شود و باز این دور باطل به بهای قربانی شدن یک نسل دیگر ادامه خواهد یافت.

بازمی گردم به پرسش شما. آری، حکومت اسلامی تا زمانی که حلقه ی حکومتی اش و نیروی از متن به حاشیه رانده شده اش که در انتظار فرصت دیگری برای حضور مجدد در متن است، تعیین کننده ی معادلات باشند، تن به چنین فراندومی نخواهد داد، اما اگر در ضعیف ترین موقعیت خود چه بلحاظ نیروی اجتماعی، چه از نظر ریزشی که در درون نیروهای وابسته یا برآمده از همین نظام می تواند صورت بگیرد و چه از نظر جلب حمایت محافل بین المللی برای نیروهایی که خواهان تحولات دمکراتیک در ایران هستند، یا فراندوم بر او تحمیل خواهد شد و یا اصلا وجود نخواهد داشت. آنها که بر این باورند تضعیف این نظام از طریق تقویت جناحهایی از آن ممکن است، به بن بست رسیده اند. زمان برای فرارویدن آن نیرویی مساعد است که با پیش بینی امکان انفجار و پتانسیل عظیم خشم و نفرت به جنایات بیست و هفت ساله ی این رژیم در بطن جامعه شکل گرفته است و با آگاهی بر خطر تکرار چرخه ی خشونت، بتواند متمدنانه ترین و منصفانه ترین راه و امکان را پیش پای جامعه بگذارد و تعهد خود را به راه حل‌های دمکراتیک از همین امروز اعلام کند و نشان بدهد. اینها بدان معنا نیست که مثلا من دچار این توهم هستم که امروز یا فردا این نظام از هم پاشیده خواهد شد، اما جای هیچ توهمی نیز برای آن کسانی که گمان می کنند این نظام ماندگار است نیز وجود ندارد. این نظام یک نظام ضد تاریخ است و نماد بیرونی انشاقها و کج فهمی ها و استبداد زدگیهای مکرر تاریخی

ماست. دمل چرکینی است که بیرون زده و زهرش را در جان و هستی ملی ما ریخته. اما پادزهر آن نیز در حال ساخته شدن است و تجربه ای ۱۵۰ ساله در پشت سر ماست که ما محکوم به آموختن از آن هستیم.

تلاش - در قطعنامه کنگره بروکسل که اخیراً با شرکت گروهی از پشتیبانان جنبش فراندوم و متشکل شدگان در کمیته های پشتیبانی برگزار گردید، بر پشتوانه بودن این طرح و بیانیه تکیه کرده و قبول و پشتیبانی از آن از سوی همه نیروهای آزادیخواه را نه تنها تضمین کننده طبیعت دمکراتیک نظام سیاسی آینده ایران دانسته است، بلکه همچنین آن را به عنوان راهکاری قلمداد می کند که در صورت پایبندی بدان جلوی پیش آمدن هرگونه انحراف و سو استفاده از "اوضاع آشفته پس از وضع موجود (به هر ترتیب که روی دهد)" را می گیرد. بدین صورت گروههایی از نیروهای مخالف جمهوری اسلامی، که به صراحت از طرح فراندوم و بیانیه آن دفاع می کنند، طبعاً خود را از همین امروز ملتزم به راهکار فوق در آینده می نمایند. یعنی فراندوم به امری بدل می شود که پس از جمهوری اسلامی قابل تحقق خواهد بود. آیا به نظر شما دیدگاه این قطعنامه حامل تناقض است، یعنی در حالی که خود را پایبند و وفادار به بیانیه فراخوان فراندوم دانسته و خود را تنها در اتحادها و همکاری های زیر چتر فراندوم تعریف می کند، اما می گوید؛ فراندوم جای مبارزه با جمهوری اسلامی را نمی گیرد و مبارزه مشترک ما باید تا برکناری این حکومت یا حداقل تا از کار افتادن کلیه ابزار سرکوب آن ادامه یابد تا شرایط برگذاری فراندوم فراهم گردد. آیا اتحاد، همسوئی یا هم رأی ما در چارچوب بیانیه فراندوم امری است که به آینده موکول می شود؟ و آیا ما نیازمند پلتفرمهای جدید دیگری به غیر از بیانیه فراخوان برای همراهی و همکاری در مبارزه مشترک امروزمان هستیم؟

نیلوفر بیضائی - اعلام پایبندی نیروها به جوهر اصلی فراخوان فراندوم و تلاش برای متشکل شدن حول این خواسته گامی است مثبت و من به این دلیل به شرکت کنندگان کنگره فراندوم در بروکسل تبریک می گویم. اما "اتحاد"، "همکاری" یا "همسوئی" میان نیروهایی که خواسته های ناهمگونی دارند و تاریخچه ی ناهمگون تری، پیش از اینکه بخواهد حول خواست فراندوم شکل بگیرد، باید تعریف شود. از نظر من فکر اتحاد میان نیروهای سیاسی با ترکیب فعلی شان فکری ست غیرعملی، هر چند با حسن نیت طرح شده باشد. پیش شرطهایی که وجود آن برای امر اتحاد لازم است وجود ندارد و با تکرار این خواست نیز انجام شدنی تر نمی شود. اتحاد امری داوطلبانه است که بر مبنای هدفی مشترک و با توافق نظر بر سر یک سری اصول ممکن می شود. با اینهمه اتحاد میان تمام جمهوریخواهان امری است ناممکن. چرا؟ چون حتی در میان آن بخش از جمهوریخواهان که بر سر شکل حکومت و محتوای آن توافق دارند، یک بحث جدی و یک مانع بزرگ قرار دارد. بخشهایی همچنان معتقدند که نظام فعلی قابل اصلاح است و در چارچوب همین قانون اساسی و همین ساختار سیاسی می توان قدرت سیاسی را دمکراتیزه کرد. بعبارت دیگر اینها خواست جدایی دین از دولت را امری ثانوی می دانند و بر این شبهه دامن می زنند که یک نظام دینی می تواند دمکراتیک باشد. در نتیجه متحدین اینها احزاب اسلامی موجود خواهند بود. متأسفانه این نیرو را بخشی از جمهوریخواهان تشکیل می دهد که اکثر آنها در اتحاد جمهوریخواهان ایران متمرکزند. این نیرو خواسته یا ناخواسته نیروی جمهوریخواهی را که در ایران از پتانسیل عظیمی برخوردار است در چارچوب نزدیکی به بخشهایی از قدرت سیاسی موجود محصور نگاه می دارد و بهمین دلیل نمی تواند تفاوت جمهوری مورد نظر خود را با جمهوری اسلامی توضیح بدهد. این نیرو بجای اینکه مبلغ جمهوریخواهی بعنوان بهترین شکل تحقق دمکراسی در ایران باشد، فعلاً نقش زائده و حامی گرایشهایی از درون مناسبات قدرت را بازی می کند و بجای جلب سمپاتی مردم به جمهوریخواهی، بیشتر به ایجاد نیروی دافعه در مقابل جمهوریخواهی مورد نظر خود یاری رسانده است. این نیرو در خارج از کشور متمرکز است، اما بجای استفاد از امکان آزادی بیان و نقد بدون سانسور و تبدیل شدن به پشتوانه ی نظری دمکراسی خواهی در ایران، نه تنها به این وظیفه عمل نمی کند، بلکه خود عامل ایجاد خط قرمزهایی در فرهنگ سیاسی خارج از کشور شده که کار نقد همه جانبه ی حکومت دینی را

مشکل و مجراهای گسترش نظرات دیگران را محدود می کند. کل مقالات و نوشته های حامیان این خط فکری که خط قرمزهای سانسور حکومتی را در خارج نیز پذیرفته است، به صورتهای مشابه در داخل ایران نیز امکان انتشار دارد، اما مدتهاست نه حرف تازه ای برای گفتن دارند و نه ایده ای برانگیزاننده.

نیروی دیگری که جمهوریخواهان لائیک و دمکراتیک آن را تشکیل می دهند، هر چند گفتمان خواست تغییر نظام سیاسی را تبلیغ می کند، اما در درون آن اختلاف نظرهای جدی بر سر مسایل اساسی وجود دارد که دامنه ی آن از خواست محو نظام سرمایه داری گرفته تا نفی گرایبی (بازمانده از گرایشهای شدید به تشکلهای چپ سنتی) نسبت به هر گونه همسویی یا مذاکره با نیروهای غیرخودی را در بر می گیرد که فعلا نظریه ی قالب در این تشکل است. نیروی دیگر جمهوریخواه، منفردین امضا کننده ی منشور ۸۱ هستند که هر چند یک تشکل نیست، اما یک خط فکری معین را در جریان جمهوریخواهی نمایندگی می کند. این گرایش فکری غیرمتشکل، مبلغ این ایده است که مهمترین دغدغه ی مبارزات آزادیخواهانه در ایران یعنی برقراری دمکراسی در ایران و ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک و سکولار، تنها در صورتی محقق می شود که نیروهای تحول یافته و پایبند به دمکراسی، حقوق بشر و جدایی دین از دولت از میان چهار خانواده ی سیاسی (که باید مسیر تحولاتی را طی می کنند با جدیت دنبال کرد و به افزوده شدن) با یکدیگر همسو شوند و بتوانند برای تحقق این خواسته ی اساسی با تاثیرگذاری بر پایگاه اجتماعی خود مسیر تحولات مسالمت آمیز سیاسی بسوی دمکراسی در ایران را هموار کند. این نیرو مورد بیشترین حمله ها قرار گرفته و تهمتهایی چون "جاده صاف کن سلطنت"، "جمهوری خواه پشیمان" و ناسزاهایی که ابدا خیال تکرار آنها را ندارم، روبرو شده است. مشکل این نیرو در این است که در خارج کشور بیشتر در موقعیت تدافعی قرار دارد و نتوانسته بنیانهای فکری خود را آنطور که لازم است، توضیح بدهد و بیشتر مرعوب فضا سازی شده و یا سکوت کرده است. اما به باور من این ایده و طرح، نزدیکترین و دمکراتیک ترین نگاه به واقعیات جاری است که بنظر من قاعدتا جمهوریخواهان می بایست پیشگام آن باشند، اما دیدن آن نیاز به ذهنی غیرمتعصب، باز و خلاق دارد. شاید این همان وظیفه ای است که به انجام رساندن آن بر دوش نسل جدید خواهد بود تا ما بار دیگر شاهد رشد استبداد و افراطی گرایبی های خانمان برانداز در فضای سیاسی ایران نباشیم. مسیر مبارزه با ذهنیت قرون وسطایی حکومت دینی از شکل گیری چنین حرکتی می گذرد.

ما نمی توانیم هر قدر هم که تصور کنیم "دمکرات ترینیم"، همه را مثل خود کنیم، اما می توانیم در ترویج اندیشه ی دمکراسی خواهی در میان طیفهای سیاسی گوناگون، ایران آینده را از آن همه کنیم. همزیستی مسالمت آمیز و رعایت اصول دمکراتیک، پایبندی به آزادیهای فردی، اجتماعی و سیاسی و حقوق بشر، اصولی هستند که جا افتادن آنها در ذهنیت و عمل ما اجرای دمکراسی را در ایران آینده تضمین می کند. هر نیرویی که برای خود این رسالت را قائل باشد که به تنهایی وظیفه ی برقراری دمکراسی در ایران را بر عهده خواهد داشت، برای ایران حاصلی جز استبداد در شکل و قالبی دیگر به ارمغان نخواهد آورد.

تلاش - بی تردید دوران اراده گرائی و غیر واقع بینی ناشی از آن نزد ما نیز سپری شده است. اما شاید توجه و نگاه آگاهانه به مفهوم گفتمان نوین و تاثیر آن در عمل اجتماعی ما نه تنها موجه بلکه لازم باشد.

طبیعی است که در باره گفتمانی که بیانیه فراندوم با خود دارد، روی سخن با کسانی نیست که این بیانیه را تأیید نکرده یا نمی کنند. اما شگفت زدگی از عدم پای بندی عملی پذیرندگان است که این گفتمان را در مرکز بحث های خود قرار داده و در ادبیات سیاسی گفتاری و نوشتاری خود مفردات آن را تکرار و تکرار می کنند، اما به نتایج حاصله از آن تن در نمی دهند. یا باید در جائی نسبت به گفتمان فراندوم که بر مبنای خواست استقرار یک نظام دمکراتیک، یک قانون اساسی جدید مبتنی بر حقوق بشر و تدوین شده به دست نمایندگان برگزیده ملت ایران استوار است، ضعف معرفتی وجود داشته باشد، و توجه نمی شود که شناساندن و تبدیل چنین مطالباتی به خواست عمومی، یعنی پیوند آنها با بدنه جامعه، خود موضوع همکاری، همسوئی و حتی اتحاد عمل های گسترده است، یا مسئله اصلی شانه خالی

کردن از الزاماتی است که پذیرش طرح فراندوم به عنوان راهکار گذار از جمهوری اسلامی به یک نظام دمکراتیک در پیش پای ما قرار می دهد، یعنی پذیرش و تن دادن به حق رای و حق مشارکت هر ایرانی از هر اندیشه، گرایش، طبقه، جنسیت، قوم، مذهب... در ایران آینده. در اینجا هم به این نکته توجه نمی شود که هر چند ائتلافهای امروز ما به منزله تضمین و تمکین به حق رای و انتخاب مردم در آینده، پس از جمهوری اسلامی، نیست، اما بی تردید این همکاریها - از موضع و موقعیت برابر و مبتنی بر قراردادهای توافق شده - مسیر بسیار هموارتری را در این تمکین و تضمین در آینده به روی ما خواهند گشود.

حال اگر مشکل نه آن است و نه این، پس شاید مسئله ریشه در وضعیت هر یک از ما دارد که در پراکندگی و فقدان پایگاه اجتماعی و نیرو از آن حداقل اعتماد به نفس سیاسی برخوردار نیستیم که بتوانیم از شرایط مناسب امروز - دور بودن دست همگانی از قدرت و ابزار آن که برای همه برابر است - در ایجاد و تحکیم ابزارهای حفظ دمکراسی بکوشیم، در حالی که همزمان برای استقرار آن مبارزه می کنیم.

آیا توضیحات شما در مورد نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در پاسخ به پرسش قبلی، به این معنا نیست که هرچند با بیانیه فراخوان فراندوم گفتمان نوین طرفداری از دمکراسی و حقوق بشر به ثبت رسیده است، اما برای تثبیت آن به عنوان گفتمان مسلط و اندیشه راهنما در نظر و عمل، هنوز باید متاسفانه و عمدتاً به صورت پراکنده کار کرد؟ آیا از این نظر شرایط داخل ایران و چشم اندازی که نیروهای داخل ارائه میدهند، روشن تر و امیدوارکننده تر از تبعیدیان است؟

نیلوفر بیضائی - من با این نظر موافق نیستم که تنها از زمان صدور فراخوان فراندوم، گفتمان دمکراسی و حقوق بشر به ثبت رسید. بنظر من این نوع نگاه کمی غلو شده می آید. گفتمان دمکراسی و حقوق بشر در میان طیفهای گوناگون سیاسی مطرح شده بود، اما در حد شعارهای کلی باقی مانده بود. جمهوری اسلامی که یکی از هنرهای غیر قابل انکارش، جعل فکر و اندیشه است، این گفتمان را تصاحب کرد، به چارچوب تنگ حاکمیت توتالیتر برد و از آن "مدینه النبی" ساخت! دمکراسی را "مردمسالاری دینی" و حقوق بشر را "حقوق بشر اسلامی" تعریف کرد. فراخوان فراندوم، اعلام پایان توهمی تحت عنوان "اصلاحات" در نظام ایدئولوژیک - توتالیتر دینی بود و برای اولین بار در این ۲۷ سال توانست حضور یک نیروی نسبتاً وسیع را که خواهان گذار از این نظام است به یک نظام دمکراتیک است، اعلام کند.

منتها من گمان نمی کنم با تاکید هزار باره بر اینکه فراندوم خوب است یا اینکه "هر ایرانی یک رای"، بتوان گفتمان سازی کرد. فراخوان اعلام می کند که ما خواهان برقراری شرایطی هستیم که در آن نمایندگان همه ی طیفهای فکری حق تحزب و تبلیغ افکار خود را داشته باشند و بعد در یک انتخابات آزاد، مردم بتوانند نمایندگان خود را به مجلس موسسان بفرستند تا آن مجلس موسسان یک قانون اساسی جدید تدوین کند و به فراندوم بگذارد. میانی آن را هم توضیح داده است. می گوید ما بر این باوریم که با وجود این قانون اساسی اسلامی و تبعیضی که در آن نهادینه است و در ساختار سیاسی کنونی راهی بسوی دمکراسی نیست و دمکراتیزه کردن نظام توتالیتر دینی، سرابی بیش نیست.

نکته ی مهم دیگر این است که در حال حاضر فضای حاکم بر جامعه فضایی پاسیو است. بعبارت دیگر در حالیکه جنبشهای اعتراضی پراکنده که اینجا و آنجا صورت می گیرد، اما هنوز نشانه ای از بهم پیوستگی این جنبشها وجود ندارد. دلایل این گسست جامعه ی ایران متعدد است و همه ی اندیشه ها و افکار و خواسته ها الزاماً دمکراتیک نیست. برخی بر این باورند که در چنین شرایطی وجود یک "دیکتاتور مصلح" لازم است تا وضعیت نامعلوم فعلی جهت بگیرد، برخی در این ۲۷ سال راههای تداوم حیات را یافته اند و چون در محدوده ها حرکت می کنند، ترجیح می دهند همین وضعیت باقی بماند و تغییر و تحول برای آنها برابر است با بی ثباتی نوین. برخی با تجربه ی سهمناک حاکمیت وحشت و زور اسلامی و از آنجا که این حکومت برآستی در شقاوت آنچنان پیش رفت که روی حکومت پیشین را سفید کرد، آرزوی بازگشت نظام پادشاهی را در سر می پروراند، بسیاری که می توان نوکیسگان و مشمولین "رحمت الهی" نامیدشان، برای حفظ وضع موجود با چنگ و دندان می جنگند، بسیاری مغلوب حس حقارت شده اند و شکسته اند...

در عین حال در اعماق جامعه ی ما در چندین عرصه با چالش های جدی وجود دارد. برخی از مهمترین چالش جنسیتی (رابطه زن و مرد)، چالش نسلها، چالش هویتها، چالش ضعیف (ملتی چند پاره و چند چهره معطوف به انفعال) و قوی (دولت چند پاره و چند چهره معطوف به تعیین معادلات و در نتیجه قویتر شدن)...

در چنین شرایطی هر نیروی سیاسی که این رسالت را برای خود قائل باشد که بعنوان تنها گزینه می تواند پاسخگوی همگان باشد، چه این رسالت را برای گروه خاصی و چه برای ایدئولوژی بخصوصی قائل باشد، حتی اگر در بهترین حالت آن از صادق ترین و خیر خواه ترین طیفها نیز تشکیل شده باشد، در صورت رسیدن به قدرت، زندانبان بعدی زندان بزرگی بنام ایران خواهد بود. از میان چهار طیف سیاسی (اسلامیست ها، سلطنت طلبان، ملیون و طیف چپ) دو تای اولی، تجربه ی حضور در قدرت سیاسی داشته و دارند، اولی کارنامه ای سیاه در نقض حقوق بشر و حاکمیت استبدادی و نقض آزادی سیاسی دارد و دومی کارنامه ای بمراتب سیاهتر در نقض گسترده ی حقوق بشر در همه ی عرصه ها آزادی فردی و اجتماعی تا آزادی سیاسی، نقض حقوق و آزادی زن، ترویج فرهنگ خشونت، آمیختن دین و دولت، رواج ناهنجاریهای گسترده ی روانی و جنسی در اثر اعمال ممنوعیتهای بی پایان، ترویج فرهنگ تزویر و زورگویی دارد، سومی دوره ی کوتاهی در قدرت بوده و بلحاظ تاریخی یکی از مثبت ترین و در عین حال کوتاهترین دوره های حضور در قدرت را پشت سر نهاده، اما تا به امروز نتوانسته جدا از اعتبار شخصیت دکترمصدق، در روند دمکراسی خواهی نقشی قابل مقایسه با آن دوران ایفا کند و طیف چهارم که بخش وسیعی از آن امروز یک هویت نوین تحت عنوان جمهوریخواهی یافته و بدین ترتیب به جمع ملیون پیوسته اند، بیشتر در عرصه ی مبارزه با استبداد پهلوی برسمیت شناخته می شود تا اینکه تصویری از توان و امکان حضور مثبت در قدرت سیاسی را به اثبات رسانده باشد. در مورد این طیف در پاسخ سوال پیشین به تفصیل گفته ام. هر چهار طیف در درون خود دچار چند پارگی هستند. اولی هنوز در قدرت است و منافعش با تداوم حیات حکومت دینی گره خورده است، هر چند نیروهایی از این طیف هستند که خواست جدایی دین از دولت را پذیرفته و منافع خود را از منافع حکومت فعلی جدا کرده اند. در خارج از کشور بنظر می رسد همچنان پایه ی نزدیکی ها همان دلایل انقلاب ۵۷ می گردد: مبارزه با حاکم معزول!؛ هر نگاهی که بر این شبهه دامن بزند که گویا یک یا چند طیف قابل حذف است، راه به ناکجا آباد خواهد برد. فکر و اندیشه را هر اندازه با آن مخالف باشیم و هر قدر معتقد باشیم که وجودش مضر است، نمی توان حذف کرد، اما می توان به تعدیل آن کمک کرد. می توان به تحول در آن یاری رساند. می توان پایگاه اجتماعی اش را از استبدادزدگی و قیم پرستی دور کرد از این طریق که تعهد پاره ی تحول یافته اش را به دمکراسی و حقوق بشر، به جدایی دین از دولت بعنوان پیش شرط گام گذاشتن ایران در مسیر دمکراسی خواهان شد.

با اینهمه باید به این نکته اشاره کنم که به گمان من یکی از خطرات جدی دیگر، قوت گرفتن نیروی سلطنت طلبان افراطی و تقویت پایگاه هواداری بازگشت اتوپیک استبداد سلطنتی است که سخنان دمکراتیک آقای رضا پهلوی نیز چیزی از این بدگمانی من نمی کاهد. چرا که ایشان به هواداران و مبلغین خود محتاج است و همین امروز در شرایطی که در قدرت نیست، در نتیجه ی فشارهای این یا آن گروه افراطی سلطنت طلب، در جاهایی پا پس می کشد یا سکوت می کند و خلاصه می خواهد همه را داشته باشد.

در شرایط کنونی نقاط افتراق بی نهایت است و نقاط اشتراک در مقابل آن رنگ می بازد. بخصوص با توجه به گفتمان سازیهای جعلی و موازی حکومتی و در شرایطی که همه از دمکراسی و حقوق بشر سخن می گویند، تشخیص حقیقتها دشوارتر می نماید. موانع جدی است، شرایط بحرانی و اگر نیروهای دمکراسی خواه گمان کنند که تا ابد وقت دارند تا بهترین نتیجه (از نظر خودشان) را بگیرند، ممکن است فجایی در آن سرزمین رخ بدهد که آن را تا مرز نابودی سوق دهد. در داخل کشور هم گمان نمی کنم که وضع بهتر از این باشد. پس جواب سوال شما تا اطلاع ثانوی از نظر من "آری" است. چنین شرایطی که نشان از فقدان خرد تفاهمی دارد، مسلما راه را برای نیروی حکومتی با خرد ابزاری اش باز می گذارد، خردی که علیرغم در هم آمیختگی دین و دولت راه گشای دینمداران حکومتگر بوده است.

تلاش - می گویند؛ در سیاست هیچ وضعیت از پیش تعیین شده ای وجود ندارد. و هیچ امری ناممکن نیست. بسته به میزان هوشمندی افراد حاضر در صحنه سیاست، توازن نیرو و اطمینان از فراهم بودن ابزار مسلط شدن بر اوضاع میتوان وضعیت و شرایط را دگرگون ساخت. از نظر شما هوشمندانه ترین تعبیر از بیانیه فرماندوم کدام است، تعبیری که بتواند مبارزه امروز ما را به درجه ای تقویت کند، تا حداقل تمامی ابزار سرکوب حکومت اسلامی را از کار بیاندازد و شرایط برگزاری فرماندوم - همانگونه که در بیانیه آمده است - را فراهم سازد؟ آیا پذیرش فرماندوم در حرف و سرباز زدن از همکاری و اتحاد نیروها در عمل نشانه هوشمندی است؟

نیلوفر بیضائی - در حال حاضر این توازن نیرو در میان جریانهای فکری مختلف بسود یک نگرش و فرهنگ نوین سیاسی تغییر نکرده و نظرات بصورت پراکنده طرح می شود. اول باید از این نیرو به یک تعریف دوباره دست یافت. حرفها در سطح مانده اند. فضای سیاسی حاکم چه در داخل و چه در خارج یک فضای ناسالم است. فضایی سرشار از عدم اعتماد، تهمت پراکنی و رو کم کنی است. متاسفانه این یکی از نتایج حکمرانی فرهنگی است که بر پایه ی آن با یک اتهام "جاسوسی" و "بیگانه پرستی" می توان آدمها را حذف فیزیکی و فکری کرد. صداها در چنین فضایی گم می شوند. اگر مجموعه ی مطالبی که در داخل و خارج چاپ می شود را بخوانید، خواهید دید که کسی را در فضای سیاسی موجود، "سالم" و "قابل اعتماد" نمی یابی. همه یا "وطن فروش" یا "بازمانده ی طاغوت" یا "خائن" یا "مزدور" و یا... هستند. این واژگان سلبی مجالی برای ابراز اندیشه باقی نمی گذارد. فراخوان فرماندوم در چنین فضایی مورد بیشترین حمله ها قرار گرفت و بیشتر همراهانش رفیقان نیمه راه باقی ماندند. نتیجه اینکه باز دارد فضا برای یک گفتمان سازی دیگر از سوی حکومتیان باز می شود. هوشیاری نیروها در جایی که پایگاه اجتماعی که آنها را حمایت کند، قوی نیست به کار نمی آید. در شرایط کنونی مثل اینکه همه منتظرند تا اتفاقی بیفتد و این وضعیت بغایت خطرناکی است. ۲۷ سال انتظار و انشقاق و جو ناسالم از ما انسانهایی غیر قابل تحمل ساخته که با متهم کردن یکدیگر از اصل غافل مانده ایم. زمانی که ملتی سرنوشتش را بدست دیگران بسپارد، دیگران برایش تصمیم خواهند گرفت. در چنینی شرایطی است که درک مبرم ترین وظیفه ی نیروهای دمکراسی خواه و هر نیرویی که فردایی بهتر برای آن سرزمین و ساکنانش آرزو می کند، دقیقا همان چیزی است که بدان عمل نمی کنند. ما با وضعیتی مشابه از این نظر در دروان انقلاب مشروطه روبرو بودیم. نیروهایی که هر یک در جایی و به تنهایی سرشار از استعداد و خلاقیت بودند نتوانستند در یک حرکت جمعی در مقابل استبداد و ارتجاع بایستند و در انقلاب ۵۷ نیروهایی به یک حرکت جمعی دست زدند که میراث مشروطه در حافظه ی تاریخی شان جایی نداشت. امروز آن نیرویی که متکی به آن میراث است و می بایست با دیدگاهی مناسب زمان آن را پالایش دهد و به سرانجام برساند، می بایست در این حرکت به قویترین نیروی ممکن بدل شود. ما در این مسیر قرار داریم. آینده باز است و هوشیاری همراه با دانش بیشتر به کارمان می آید تا زرنگی متکی بر منفعت خواهی.

تلاش - خانم بیضائی با تشکر از شما